

معین‌شدگی در زبان فارسی و شکل‌گیری ساخت کامل و التزامی^۱

فائزه سعادت مصطفوی^۲
غلام‌رضا دین‌محمدی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۶/۱۴

چکیده

«معین‌شدگی»، از جمله رایج‌ترین نمونه‌های دستوری‌شدگی در بیشتر زبان‌ها است. این واژه تخصصی، گونه‌ای از فعل‌های واژگانی را در بر می‌گیرد که در برخی کاربردهایشان، نقش فعل معین را بر عهده دارند. در زبان فارسی نیز، بیشتر فعل‌هایی که امروزه نقش کمکی دارند، پیش از پیدایش فارسی دری، اغلب فعل واژگانی بوده و یکی از کاربرد دوگانه آن‌ها به مثابه فعل معین، نتیجه فرایند معین‌شدگی است. از این رو، در مقاله حاضر برآنیم تا روند تحول سه فعل «استیدن»، «باشیدن» و «بودن» - که در فارسی امروز به ترتیب در ساخت ماضی نقلی، ماضی التزامی و ماضی بعید به کار می‌روند، را مورد بررسی قرار دهیم. بر این مبنای، در پی بررسی پاسخ‌گویی به این پرسش هستیم که آیا این گونه فعل‌ها، از ابتدای پیدایش و کاربردشان در فارسی باستان، نقش کمکی داشته‌اند و یا اینکه نقش

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2015.1835

^۲ دکترای تخصصی زبان‌شناسی همگانی، دانش‌آموخته دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)؛ f.saadat.m@gmail.com

^۳ دکترای تخصصی، استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران؛ ghrdin@yahoo.com

آن‌ها به عنوان فعل کمکی در ساختارهای اشاره‌شده، پیامد معین‌شدگی این افعال، در دوره‌های زبانی پسین است. بر این مبنا، ناگزیر شدیم چگونگی انتقال مفاهیم ماضی نقلی، ماضی التزامی و ماضی بعید از فارسی باستان تا فارسی نورا مورد بررسی قرار می‌دهیم. بر اساس شواهد موجود در پیوند با کاربرد این گونه افعال و نحوه بیان مفاهیم ماضی نقلی، ماضی التزامی و ماضی بعید، پیش از فارسی دری، این نتیجه به دست آمد که شکل‌گیری این سه ساختار با استفاده از سه فعل «استیدن»، «باشیدن» و «بودن»، در نتیجه معین‌شدگی این افعال در ساخت دستوری شده‌ای از فارسی میانه به بعد بوده است.

واژه‌های کلیدی: دستوری‌شدگی، معین‌شدگی، افعال کمکی، ساخت کامل،

گذشته التزامی

۱. مقدمه

۱.۱. دستوری‌شدگی

«دستوری‌شدگی»^۱ پدیده مهمی در گستره دگرگونی زبان است. از این رو همواره جایگاه ویژه‌ای در مبحث‌های رده‌شناسی زبان داشته است. دستوری‌شدگی معمولاً به فرآیندی گفته می‌شود که یک مقوله یا توالی از مقوله‌های واژگانی، در هنگام تبدیل شدن به یک تکواژ دستوری، دست‌خوش دگرگونی‌هایی مانند تغییر در چگونگی توزیع نحوی آن شود. بر پایه تعریف بایی (Bybee, 2003, p. 2)، فرایند دستوری‌شدگی به محض شروع، روندی یک‌سویه را در پیش گرفته که قابل پیش‌بینی است. مقوله‌های واژگانی مانند اسم‌ها و فعل‌ها با از دست دادن مقوله اصلی خود به حرف اضافه، فعل کمکی و دیگر صورت‌های دستوری تبدیل می‌شوند و یا به بیانی مقوله‌زدایی^۲ می‌شوند. عنصرهای دستوری ممکن است دستوری‌تر شده و عنصرهای آزاد مقیدتر می‌شوند و با عناصر دیگر پیوند می‌خورند، روندی که در زبان‌های گوناگون به ندرت نمایانگر نمونه‌ای است که بر عکس آن عمل کند. واژه‌ها و عبارت‌های دستوری‌شده، معمولاً دست‌خوش کاهش آوایی مانند تخفیف واجی^۳، ادغام و حذف مصوت‌ها و واکه‌ها می‌شوند و زنجیره‌ای تولید می‌شود که تلفظ آن آسان‌تر است. فرایند دستوری‌شدگی با تغییرات معنایی نیز همراه است، به طوری که تکواژهای دستوری مؤلفه‌های معنایی واژگانی اصلی‌شان را از دست می‌دهند و معانی

¹ grammaticalization

² decategorialization

³ phonological reduction

ویژه و عینی طی این فرایند تعمیم^۱ می‌یابند و انتزاعی‌تر می‌شوند. این تغییر را بایی (Bybee, 2003) تخفیف معنایی^۲ می‌نامد که به موجب آن تکواژهای دستوری شده در گستره وسیع‌تری از بافت‌های زبانی به کار می‌روند.

زبان‌شناسان، اصول و فرآیندهای حاکم بر دستوری‌شدگی را از جنبه‌های گوناگون مورد بررسی قرار داده‌اند و در بین مبحث‌های آن‌ها بسیار همپوشانی وجود دارد؛ بایی (Bybee, 2003, p. 19) معتقد است که اصولی‌ترین فرآیندها در روند دستوری‌شدگی، فرآیندهای شناختی است که فقط منحصر به زبان نیستند اما درک بهتر آن‌ها و چگونگی عملکردشان در موقعیت‌های ارتباطی می‌تواند پاسخ‌گوی بسیاری از پرسش‌های زبان‌شناسان باشد. به باور وی، زنجیره‌ها و عناصر زبانی که پیش‌تر مستقل بودند، با کاربرد مکرر به تدریج، به صورت یک قطعه واحد در ذهن پردازش می‌شوند. لمان (Lehmann, 2002, p. 109) عامل‌های تأثیرگذار گوناگونی برای دستوری‌شدگی بر شمرده است که با محوریت استقلال^۳ ایجاد شده‌اند. وی به جای تخفیف واجی، اصطلاح فرسایش واجی^۴ و به جای تخفیف معنایی، اصطلاح معنازدایی/تغییر معنایی^۵ را به کار می‌برد و آن‌ها را به ترتیب کاهش تمامیت واجی و تمامیت معنایی توصیف می‌کند. هاپر (Hopper, 1991, p. 22) پنج اصل پیشنهاد می‌کند که به باور وی منحصر به دستوری‌شدگی نیستند، بلکه دربرگیرنده اصول معمول در کل فرآیند تغییرات زبانی است. یکی از این اصول، مقوله‌زدایی به معنای تغییر نشانگرهای صرفی و ویژگی‌های نحوی خاص مقوله‌های واژگانی اصلی و کسب ویژگی‌های مقوله‌های ثانویه است. در این میان، یک صورت واژگانی که طی فرآیند دستوری‌شدگی نقش ثانویه‌ای به خود می‌گیرد، ممکن است به حیات خود در معنای واژگانی اولیه، در کنار نقش ثانویه‌اش در زبان ادامه دهد. هاپر (Hopper, 1991) این فرآیند را واگرایی^۶ می‌نامد. یک فرآیند مهم دیگر در دستوری‌شدگی، بازتحلیل^۷ است که از جمله لمان (Lehmann, 2002)، هاپر و تروگات (Hopper & Traugott, 2002) و ویشر (Wischer, 2011) به آن پرداخته‌اند. در فرایند بازتحلیل، بر پایه تعریف هاپر و تروگات (Hopper & Traugott, 2002, p. 51)، ویژگی‌های دستوری - نحوی، صرفی و معنایی صورت‌های زبانی دست‌خوش تغییراتی از جمله تغییر در تعبیر و تفسیر صورت‌های زبانی مانند تقطیع نحوی و معنایی می‌شود اما لزوماً در ابتدا

¹ generalization

² semantic bleaching

³ autonomy

⁴ phonological attrition

⁵ desemanticization

⁶ divergence

⁷ reanalysis

تغییری در صورت پدیدار نمی‌گردد. هاینه (Heine, 1993) به فرآیندهایی مانند تغییر مقوله و معنا و تغییرات صرفی - نحوی و واجی به عنوان عامل تأثیرگذار عمده دستوری‌شدگی از جمله معین‌شدگی^۱ می‌پردازد. بر مبنای استدلال وی، هر چه یک صورت زبانی دستوری‌تر شده باشد، قابلیت جابه‌جایی نحوی آن کمتر شده و از جنبه معنایی، صرفی - نحوی و آوایی با واحدهای زبانی دیگر پیوند می‌خورد. در نتیجه الگوی صرفی - نحوی که عنصر دستوری‌شده متعلق به آن بوده است، کوچک‌تر می‌شود. در واقع، در ساخت‌هایی که مفهوم واژگانی خاص ترشان را از دست می‌دهند، احتمال آنکه معنای استنتاجی و دستوری به خود گیرند، بیشتر است. بایبی (Bybee, 2003, p. 27) در این زمینه به عبارت منفی «ne(verb)pas» در زبان فرانسه اشاره می‌کند که در اصل هم شامل عنصر منفی «ne» بود و هم «pas» به عنوان اسم و به معنی «قدم» و فقط با افعال حرکتی به کار می‌رفت «not (go)a step» (به معنای: یک قدم بردار). اکنون /pas/ به کلی معنای مستقل خود را در این ساخت از دست داده و مفهوم منفی به خود گرفته است. با حذف تدریجی /ne/ در ساخت منفی در فرانسه، /pas/ به تنها نشانگر منفی، تبدیل شده است.

۱.۲. پیشینه مطالعات دستوری‌شدگی

اصطلاح «دستوری‌شدگی» نخستین بار توسط زبان‌شناس فرانسوی، آنتوان میه (Meillet, 1912) در مفهومی که امروز از آن مورد نظر است، به کار گرفته شد. اما دیدگاه‌های وی درباره ریشه‌های صورت‌های دستوری و شکل‌گیری تکواژهای دستوری از صورت‌های واژگانی اولیه، به روشنی در آرای زبان‌شناسان دیگری که پیش از وی به این مبحثها پرداخته‌اند، پنهان شده است. این دیدگاه‌ها، اغلب ریشه در فرضیاتی دارند که درباره تحول زبان انسان مطرح شده است. پس از بررسی‌های میه (Meillet, 1912) در زمینه دستوری‌شدگی در دو دهه نخست قرن بیستم، این موضوع اغلب به وسیله زبان‌شناسانی مطرح شد که بر روی زبان‌های هند و اروپایی پژوهش می‌کردند. در دهه ۱۹۷۰، تمایل به کاربردشناسی و رده‌شناسی افزایش یافت و این تمایل بر تغییرات قابل پیش‌بینی در انواع زبان‌ها متمرکز شد (Hopper & Traugott, 2002, p. 19). گیون (Givón, 1971, p. 413) در مقاله «نحو تاریخی و صرف همزمانی: سفر میدانی یک باستان‌شناس»، عبارت معروف «صرف امروز، نحو دیروز است» را ارائه کرد و با شواهدی از زبان‌های آفریقایی نشان داد که در بسیاری موارد، ساخت واژه، ریشه در یک ساخت نحوی پیشین دارد و صورت‌های متشکل از ستاک و وند به مجموعه‌ای از اسم‌ها و فعل‌های مستقل باز می‌گردند (برای

¹ auxiliation

نمونه، تصریف‌های فعلی از افعال معین سابق به وجود آمده‌اند). بنابراین می‌توان از آن برای بازسازی ویژگی‌های نحوی مراحل تاریخی یک زبان (مانند ترتیب اولیه واژه‌ها) بهره گرفت. در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ دستوری‌شدگی جایگاه چشمگیری - به عنوان یک موضوع مستقل - در پژوهش‌های برخی از زبان‌شناسان یافت، اگر چه بسیاری از مطالعات بر مسائل صرفی - نحوی متمرکز بود و در آن‌ها به معنی، کمتر توجه شده بود. به تدریج معناشناسی و کاربردشناسی بیشتر مورد توجه قرار گرفت و پژوهشگران فرضیه گیون (Givón, 1979, p. 209) در زمینه دستوری‌شدگی را در قالب الگوی (گفتمان < نحو < صرف < واژ-واج‌شناسی < صرف) مبنای کار خود قرار دادند و به بررسی مبانی شناختی تغییرات معنایی پرداختند (Hopper & Traugott, 2002, p. 29). هاینه و همکاران (Heine et al., 1993) تحول زبان‌های آفریقایی را مورد بررسی قرار دادند و به دنبال آن، این تحلیل توسط هاینه و کوتوا (Heine & Kuteva, 2002) در ارتباط با دیگر زبان‌ها به کار گرفته شد.

با توجه به اختلاف نظر زبان‌شناسان در مورد چگونگی مراحل دستوری‌شدگی هر صورت زبانی، هاپر و تروگات (Hopper & Traugott, 2002, p. 7) طیفی از دستوری‌شدگی را در قالب الگوی (کلمه قاموسی / واژگانی آزاد < کلمه نقشی < واژه‌بست < وند تصریفی) ارائه کردند که بیشتر زبان‌شناسان بر آن اتفاق نظر دارند. در این نمودار هر چه به سمت چپ می‌رویم، عناصر زبانی دستوری‌تر می‌شوند و هر یک از عناصر زبانی نسبت به عنصر سمت راست خود دستوری‌تر است. همچنین، دستوری‌شدگی یک روند اغلب یک سویه و تدریجی فرض می‌شود و نمی‌توان مرز مشخصی بین مقوله‌های دستوری در این نمودار مشخص نمود. این امکان نیز وجود دارد که در نهایت صورت آوایی وندهای تصریفی، با از دست دادن مشخصه‌های خود تبدیل به صفر شود (Lehmann, 2002, p. 153). در پایان، باید اشاره نمود، مطالعه روند دستوری‌شدگی افعال کمکی از جمله رایج‌ترین مبحث‌ها در رده‌شناسی زبان است که برخی زبان‌شناسان در تحلیل آن به بررسی همزمان عوامل شناختی، معنایی و کاربردی پرداخته‌اند. این فرایند که معین‌شدگی نامیده می‌شود، بحث اصلی مقاله حاضر است.

۱.۳. معین‌شدگی

اصطلاح «معین‌شدگی» که نخستین بار، به وسیله بنویست (Benveniste, 1968) به کار گرفته شد، به فرآیندی گفته می‌شود که بر اساس آن، افعال واژگانی به موجب دستوری‌شدگی نقش ثانویه‌ای به عنوان فعل معین به خود می‌گیرند. از این رو همه اصول و فرآیندهای حاکم بر

دستوری‌شدگی در مورد معین‌شدگی نیز کاربرد می‌یابد. طی فرآیند معین‌شدگی، افعال واژگانی در برخی کاربردهایشان با از دست دادن معنا و مقوله اصلی خود، به عنوان یک عنصر دستوری در ساخت دیگر ترکیب‌های فعلی نقش کمکی بر عهده دارند. لمان (Lehmann, 2002, p. 140) با تأکید بر درجات متفاوت پیوند بین سازه‌ها در ساختار دستوری زبان، بازتحلیل نحوی را یک مرحله ضروری در روند دستوری‌شدگی توصیف می‌کند. بر این اساس، تبدیل شدن یک فعل واژگانی به جزء کمکی، برای یک فعل دیگر در یک ترکیب فعلی نمونه‌ای بارز از بازتحلیل نحوی است. به موجب این فرایند، قرار گرفتن دو فعل اصلی در کنار یکدیگر منجر به بازتحلیل یک فعل به عنوان فعل معین در یک ترکیب فعلی می‌شود. در زبان فارسی نیز در ترکیب‌های فعلی متشکل از دو فعل پشت‌سرهم، یکی از آن‌ها نقش فعل کمکی را دارد.

تاکنون زبان‌شناسان گوناگون با رویکردهای گوناگون به تحلیل این فرایند پرداخته‌اند. از جمله می‌توان به آثار هاینه (Heine, 1993)، کوتوا (Kuteva, 2001) و هاینه و کوتوا (Heine & Kuteva, 2002) اشاره کرد. هاینه (Heine, 1993) رویکردی کلی و فرازبانی، دربارهٔ افعال معین و فرایند معین‌شدگی ارائه کرده‌است. رویکرد وی بر خاستگاه و نیروهای شناختی‌ای متمرکز است که به نظر می‌رسد نقش مهمی در شکل‌گیری مفاهیم دستوری زمان^۱، نمود^۲، وجهیت^۳ (TAM) دارند که در قالب افعال معین بیان می‌شوند. هاینه (Heine, 1993) در پژوهش خود به عامل کلامی-کاربردی دخیل در فرایند معین‌شدگی نمی‌پردازد.

کوتوا (Kuteva, 2001) با توجه به اثر هاینه (Heine, 1993)، اما با رویکردی متفاوت به تحلیل و توصیف فرایند معین‌شدگی پرداخته‌است. وی علاوه بر عوامل شناختی به طور ویژه بر نقش عوامل کاربردی-کلامی در فرایند معین‌شدگی تأکید دارد و به بررسی معین‌شدگی به عنوان فرایندی می‌پردازد که در شرایط کلامی-کاربردی طبیعی و عینی رخ می‌دهد و سعی کرده‌است رابطه متقابل بین نیروهای کلامی-کاربردی و نیروهای کلی‌تر معنایی-شناختی را در فرآیند معین‌شدگی روشن سازد. کوتوا (Kuteva, 2001) با توجه به زنجیره معین‌شدگی «فعل-به-زمان، نمود، وجهیت (TAM)»، مجموعه کوچکی از معانی فعلی را در نظر گرفته‌است که معمولاً در همه زبان‌ها به صورت دستوری بیان می‌شوند. دستوری‌شدگی واژه‌های قاموسی از جمله «معین‌شدگی» در ساخت‌های ویژه‌ای انجام می‌شود و دستوری‌شدگی به ایجاد ساخت‌های جدید می‌انجامد.

¹ tense

² aspect

³ modality

بایی (Bybee, 2003, p. 5) در تشریح این مسئله به معین‌شدگی فعل «go» در زبان انگلیسی در قالب ترکیب «to be going to» می‌پردازد. اینکه، ترکیب «to be going to» که با حفظ کاربرد اصلی‌اش به نشانگر زمان آینده نیز تبدیل شده‌است، در ساختی مانند «I am going to the store» دستوری نمی‌شود، بلکه دستوری‌شدگی این ترکیب فقط در ساختی از قبیل «I am going to help you» صورت می‌گیرد که در آن یک فعل پس از «to» قرار دارد. در چنین فرآیندی برخی مشخصه‌های عمده دستوری‌شدگی که پیش‌تر اشاره شد، از جمله تغییر معنا و مقوله، به خوبی آشکار است. همچنین ترکیب «to be going to» در ساخت دستوری‌شده جدید تبدیل به «gonna» می‌شود و حتی در برخی بافت‌های زبانی با سایش واجی بیشتری به صورت «I'm (g) onna» به کار می‌رود. بایی (Bybee, 2003, p. 5) با سه جمله (۱) تا (۳) نشان می‌دهد چگونه مفهوم «going to» به تدریج تعمیم می‌یابد و انتزاعی‌تر می‌شود و به ترتیب مفهوم حرکت، قصد و آینده را منتقل می‌کند:

1. We are going to Windsor to see the king. (حرکت)
2. We are going to get married in June. (قصد)
3. These trees are going to lose their leaves. (آینده)

این تحول مبتنی بر بازتحلیل نحوی است که در واقع در زیرساخت اعمال می‌شود و فقط وقتی در روساخت نمود می‌یابد که این تغییر از طریق قیاس^۱ به ساخت‌های مختلف گسترش می‌یابد. هاپر و تراوگات (Hopper & Traugott, 2002) از بازتحلیل و قیاس به عنوان ساز و کارهای کلی در دستوری‌شدگی نام می‌برند که مبتنی بر فرآیندهای تولید و درک معنی است. ویشر (Wischer, 2011, p. 6) این دو فرآیند را در مورد ترکیب «to be going to» تشریح می‌کند:

4. (a) [She is going] [to ask the policeman].
S AUX V COMP
(b) [She [is going to] ask the policeman].
S AUX V OBJ

همراه شدن فعل «ask» با ترکیب «is going to» هم می‌تواند معنی حرکتی داشته باشد و هم با بازتحلیل به عنوان فعل کمکی، مفهوم قصد و آینده را برساند. در حالی که ترکیب سازه‌ای سه جمله زیر به -گونه‌ای است که فقط مفهوم بازتحلیل‌شده آینده از آن قابل برداشت است (Wischer, 2011, p. 6):

5. She is going to receive a letter.
6. It is going to rain.
7. The letter is going to be written.

¹ analogy

در جمله (۵) دریافت یک نام، رویدادی نیست که بتوان از یک فعل حرکتی استمراری برای منظور و هدفی ویژه استفاده کرد. در جمله (۶) «It» یک ضمیر ارجاعی نیست و بنابراین نمی‌تواند نقش کنشگر را برای یک حرکت عمدی داشته باشد. در جمله (۷) «the letter» بی‌جان است و بنابراین قادر به حرکت عمدی نیست و همچنین ساخت مجهول را نمی‌توان بر حسب یک قصد هدفمند تعبیر کرد. این بدین معنی است که ساخت این جمله‌ها فقط پس از بازتحلیل «go» از یک فعل واژگانی به یک فعل کمکی در قالب ترکیب «be going to» و بسط آن از طریق قیاس به ساخت‌های جدید امکان‌پذیر است. بر این مبنا، معین‌شدگی سه فعل «استیدن»، «باشیدن» و «بودن» و کاربرد آن‌ها در ساخت کامل و التزامی از فارسی میانه به بعد نیز نتیجه بازتحلیل و دستوری‌شدن نوعی ساخت اسنادی در زبان فارسی بوده است.

۲. معین‌شدگی در زبان فارسی

پیشینه مقوله‌های گوناگون زبانی در فارسی امروز از جمله افعال، حروف نشانه، اضافه و ربط، پیشوندها و پسوندهای فعلی از دیدگاه دستوری‌شدگی قابل بررسی است. از جمله بسیاری افعال معین فارسی امروز در دوره فارسی باستان یا میانه فقط نقش واژگانی داشتند و کاربرد امروزی خود را به عنوان فعل معین بر عهده نداشتند. در نتیجه فرآیند معین‌شدگی نقشی دستوری به خود گرفته‌اند یا به نحوی دستوری‌تر شده‌اند. فعل معین یا کمکی از آن جهت به این نام خوانده می‌شود که به صرف افعال دیگر از جنبه زمان، نمود و وجه خاص کمک می‌کند.

مقاله حاضر به بررسی روند معین‌شدگی سه فعل «استیدن»، «باشیدن» و «بودن» در زبان فارسی می‌پردازد. همچنین این پژوهش، بر این فرض استوار است که سه فعل «استیدن»، «باشیدن» و «بودن»، علاوه بر کاربرد کمکی‌شان، به ترتیب در ساخت‌های ماضی نقلی، ماضی التزامی و ماضی بعید، می‌توانند در نقش فعل کامل به معنی «وجود داشتن» و در نقش فعل ربطی (اسنادی)، به کار روند. این امر خود حاصل نقش ثانویه این فعل‌ها به عنوان فعل معین از فارسی میانه به بعد است. «استیدن»، «باشیدن» و «بودن» از دو ریشه /ah- و /bav-/baw- به معنی «بودن» در فارسی باستان نشأت گرفته‌اند. گرچه در فارسی امروز فعل «است» صیغه مضارع «بودن» و «باش» صیغه امر آن به شمار می‌رود، این سه فعل یک ریشه مشترک ندارند. «استیدن» از ریشه /ah- و «بودن» و «باشیدن» از ریشه /bav- است.

متفاوت بودن ریشه‌های صورت‌های گوناگون «بودن» ویژه زبان فارسی نیست. لمان (Lehmann, 2002, p. 29) سه ریشه متفاوت برای صورت‌های گوناگون «be» در انگلیسی و معادل آن در زبان‌های هند و اروپایی آورده است:

/bhew- (شدن) در PIE (زبان مادر بازسازی شده زبان‌های هند و اروپایی) ریشه صورت‌های زبانی از قبیل /be/ در انگلیسی، /bin/ در آلمانی و /fū/ در اسپانیایی است. /Hes- (وجودداشتن، قرارداداشتن در جایی) در PIE ریشه صورت‌هایی مانند «is» در انگلیسی، «ist» در آلمانی و «es» در اسپانیایی است.

/wes- (زندگی کردن) در نیا-ژرمنی^۱

ریشه صورت‌هایی مانند «was» در انگلیسی و «war» در آلمانی است. با توجه به اینکه هر سه فعل «استیدن»، «باشیدن» و «بودن» سیر دگرگونی خاص خود را در فرآیند معین‌شدگی داشته‌اند، در این مقاله به صورت جداگانه بررسی می‌شوند.

۲.۱. استیدن

صیغه‌های «استیدن» که در فارسی امروز علاوه بر کاربرد فعل اصلی و اسنادی (ربطی)، نقش فعل معین را در ساخت ماضی نقلی (مضارع کامل) بر عهده دارد، در فارسی باستان و میانه چنین نقشی ندارند و گرچه معین‌شدگی این فعل از دوره فارسی میانه آغاز شد، کاربرد آن در ساخت ماضی نقلی از دوره فارسی دری بوده است. «است» بازمانده /asti/ ایران باستان است و آن از صورت فرضی /as-ti/* ساخته شده است. /ti/ شناسه و /as/ در اصل /ah/ است، /h/ پیش از /t/ به /s/ تبدیل شده است. /h/ صورت ضعیف ریشه /ah- به معنی «بودن» است. ماده مضارع آن /ah/ است. در فارسی میانه /h/ به عنوان ماده مضارع برای /būdan/ به کار می‌رفت و صیغه‌های مفرد و جمع آن به ترتیب عبارت است از:

/hēm /ast/ /h-ē/ /hēm/ و /hēd/ (Abolghassemi, 1994, p. 37).

صورت‌های مختلف /h-/ فارسی میانه در فارسی دری به صورت‌های زیر درآمده است:
/hēm/ ام، م؛ /hē/ ای، ی؛ /ast/ است، ست، هست؛ /hēm/ ایم، یم؛ /hēd/ اید، ید؛ /hēnd/ اند، ند.

در فارسی دری «(ا) ست» و «هست» ماده فرض شده و از آن دو «(ا) ستم، (ا) ستی و ...» و «هستم، هستی، ...» ساخته شده است (Abolghassemi, 1994, p. 37).

راستارگوییوا (Rastorgueva, 2000, p. 134) سه فعل معین در فارسی میانه آورده است که در ساخت فعل مرکب به کار رفته است:

«هستیدن/ استیدن» که ریشه آن در فارسی میانه /h-/ و از ریشه /ah-/ در فارسی باستان است.

^۱ proto-Germanic

– /butan/ «بودن» که ماده زمان حال آن /bav/ می‌باشد.

– /estatan/ «ایستادن – رسیدن» که ماده زمان حال آن /est/ است.

فعل ربط با (ریشه /h-) فعل ناقص است و فقط وجه اخباری زمان حال و وجه التزامی دارد. در متن‌های فارسی باستان، مشتقات /ah-/ به معنی «بودن» همانند «بودن» از ریشه /bav-/ در زمان‌ها و صیغه‌های مختلف به عنوان فعل اصلی و ربطی به کار رفته‌است و این کاربرد در فارسی میانه ادامه یافت. اما کاربرد کمکی این افعال از فارسی میانه به بعد شکل گرفت. به باور ابوالقاسمی (Abolghassemi, 1996a)، ماده نقلی در فارسی باستان اغلب، از مضاعف کردن ریشه همراه با تغییراتی در هجای اول ساخته می‌شد.

8. ā mā aišmah hazas ca ramah hišāyā drš (ca) tavišca.

به من خشم و خشونت و ستم رسانده‌است و بدرفتاری و آزار.

9. ... nait frasayā vahauš cāxnar manahah.

پرسش از وهومنه را آرزو نکرده‌اند (Abolghassemi, 1996a, p. 150).

این در حالی است که کنت (Kent, 1953) فارسی باستان را فاقد ساخت مشخصی برای زمان کامل می‌داند و به باور وی، ظاهراً مفاهیم مرتبط با زمان کامل، در همه مواردی که صفت مفعولی همراه با فعل اسنادی /āha/ به کار می‌رود، وجود دارد:

10. akunavam tyamaiy pica kartam āha...

هر آن‌چه به وسیله پدرم ساخته شده بود... (Kent, 1953, p. 91)

در فارسی میانه برای ساختن ماضی نقلی، فعل معین *ēstādan/ēstādan* به معنی «ایستادن، رسیدن» به صورت مضارع (اخباری) با فعل اصلی به صورت اسم مفعول (ماده ماضی) ترکیب می‌شد (Rastorgueva, 2000, p. 158).

«ایستادن» *ēstādan* که یکی از افعال معین فارسی میانه است، بن ماضی آن «ایستاد» /*ēstād*/ در فارسی میانه از صورت فرضی /*abi – hištā – ta**/ در ایران باستان است. /*ta*/ پسوندی بوده که از ریشه لازم، صفت فاعلی گذشته و از ریشه متعدی، صفت مفعولی گذشته می‌ساخت. /*abi*/ پیشوند فعلی است. /*hišta*/ ماده مضاعف است از ریشه *sta-* به معنی «ایستادن». «ایست» /*ēst*/ بن مضارع در فارسی میانه از صورت فرضی /*abi – hišta**/ در ایرانی باستان ساخته شده است (Abolghassemi, 1994, p. 34).

11. hangār če dānākān guft ēstēt kū ...

بنگر که دانایان چه گفته‌اند که... (Rastorgueva, 2000, p. 159)

12. xwadāyih be ma agar – am az abargar nē brēhēnīd ēstēd kū ērān šahr pad ēw-šāyēd nēw ārastan.

شاید برای من از (سوی) آفریدگار مقدر نشده است که ایرانشهر را به یک پادشاهی نیک آراستن.
(Brunner, 1997, p. 451)

فعل «ایستادن» در فارسی میانه علاوه بر نقش فعل کمکی، به عنوان فعل واژگانی نیز به کار می‌رفت. باید اشاره نمود، فعل‌هایی مانند «ایستادن»، «نشستن»، «دراز کشیدن/ قرارداشتن» که حالت فیزیکی بدن را بیان می‌کنند، در بسیاری از زبان‌های اروپایی و غیراروپایی از طریق فرآیند معین‌شدگی در برخی ساخت‌ها نقش فعل کمکی به خود گرفته‌اند که همراه با فعل اصلی دوام، تداوم و استمرار عملی را بیان می‌کنند. کوتوا (Kuteva, 2001, p. 51) در این زمینه می‌نویسد در بسیاری از زبان‌هایی که از فعل‌های بیان‌کننده حالت فیزیکی بدن به عنوان فعل کمکی در ساخت‌های نمودی استفاده می‌شود، کاربرد این گونه افعال یک روش معمول و بی‌نشان^۱ برای بیان موقعیت اشیاء است. همچنین کاربرد صورت کمکی این فعل‌ها، برای بیان نمود فعل اصلی، همان ساخت دستوری شده کاربردهای رایج فعل‌های اشاره‌شده در زبان‌های مورد نظر است.

ساخت‌های مختلف ماضی نقلی با معین‌فعل «ایستادن» به فارسی دری نرسید و به جای آن ساخت جدیدی به وجود آمد که از صفت مفعولی با صیغه‌های «استیدن» تشکیل می‌شود. مانند: گفته‌ام، گفته‌ای... «است» از جمله افعالی است که چه در زبان گفتار و چه نوشتار معمولاً با حذف‌هایی همراه است. از جمله، همزه آن در تلفظ پس از واژه‌ها اغلب آورده نمی‌شود. مانند: خوبست، اینجاست، ناجوانمردیست، نمانده‌ست، تشنه‌ست، کتاب بُست (در اینجا واو «تو» و همزه «است» هر دو محذوف است). در زبان گفتاری علاوه بر همزه، حرف «ت» در آخر فعل نیز معمولاً حذف می‌شود: کجاس؟ این تغییرات واجی در همه کاربردهای «است» به عنوان فعل اصلی، اسنادی و کمکی روی می‌دهد، بنابراین «فرسایش واجی» ناشی از دستوری‌شدگی محسوب نمی‌شود. بر این اساس، «استیدن» که در فارسی امروز در ساخت‌های متعدد ماضی نقلی نقش فعل کمکی دارد، در فارسی باستان و میانه چنین کاربردی نداشته است. «استیدن» با منسوخ شدن ساخت ماضی نقلی دوره فارسی میانه با استفاده از فعل «ایستادن»، «استیدن» به عنوان فعل معین برای بیان نمود کامل در ساخت ماضی نقلی به کار گرفته شد.

۲.۲. باشیدن

صیغه‌هایی از «باشیدن» که در فارسی امروز کاربرد دارند، ممکن است فعل اصلی یا اسنادی باشند و در ساخت التزامی نقش فعل معین را دارند. کاربرد کمکی این فعل پس از فارسی میانه در دوره

¹ unmarked

فارسی دری به تدریج طی فرایند معین‌شدگی پدید آمده‌است. «باشیدن» مانند «بودن» از ریشه «baw-/-bav-» است. بن مضارع آن «باش» از /baš/ در فارسی میانه است که به صورت فرضی /bāw-šya/ در ایرانی باستان باز می‌گردد. /bāw-/ صورت بالانده است و /šya/ برای ساختن ماده آینده به کار می‌رفت. صیغه‌های فعلی -baš در فارسی باستان کاربرد نداشت و از صیغه‌های مضارع و امر /ah-/ و /bav-/ استفاده می‌شد. «بودن»، «باش» و «بو» بازمانده‌های /būdan/، /baš/ و /baw-/ فارسی میانه زردشتی و آن‌ها خود بازمانده‌های /baw-/ هستند (Abolghassemi, 1994, p. 37). به این ترتیب در فارسی میانه /baw/ «بو» و /baš/ «باش» هر دو به عنوان ماده مضارع /būdan/ به کار می‌رفت، اما «باش» کاربرد محدودتری داشت. در دستور زبان فارسی میانه از «باشیدن» فقط صیغه «باش» آورده شده‌است و به جای صیغه‌های «باشم، باشی، ...» صورت‌های «بوم، بُوی...» به کار رفته‌است. در راستارگویا (Rastorgueva, 2000, p. 137) /baš/ و /bēh-/-/bavēh/ به عنوان صیغه دوم شخص مفرد وجه امری و /bet/ و /bavēt/ به عنوان صیغه دوم شخص جمع وجه امری آورده شده‌است. دو نمونه زیر از کتاب ابوالقاسمی (Abolghassemi, 1996b) آورده شده‌است:

13. ...az ān kas must –abarmand ma bāš kē ĵud az ōynē wizūrēd.

... به آن کس گستاخ مباحش که جز از او گریزی نیست.

14. u š axtarmārān sālār xwāst ud guft kū zūd baš ud bē nigir.

و سالار اختر شناسان را خواست و گفت که زود باش و بنگر... (Abolghassemi, 1996b, p. 227 & 226).

در فارسی امروز صیغه‌های «باشیدن» علاوه بر کاربرد فعل اصلی و اسنادی، به عنوان فعل کمکی در ساخت ماضی التزامی نیز به کار می‌رود. مانند: دیده باشم، دیده باشی... در متن‌های مورد بررسی، شاهدهی از این ساخت قبل از دوره فارسی دری یافت نشد. به این ترتیب به نظر می‌رسد کاربرد «باشیدن» در نقش معین فعل در نتیجه فرایند معین‌شدگی از دوره فارسی دری آغاز شده‌است. در فارسی باستان، وجه التزامی با استفاده از ماده ماضی یا مضارع و شناسه‌های خاص فعل التزامی ساخته می‌شد (Abolghassemi, 1996b, p. 152). زمان گذشته وجه التزامی که در فارسی امروز از ترکیب صفت مفعولی با صیغه‌های «باشیدن» ساخته می‌شود، در فارسی میانه از ترکیب اسم مفعول فعل مورد نظر با فعل رابطه «استیدن» از ریشه -ah در وجه التزامی ساخته می‌شد:

15. kē pad ašmāh wināst hād hān – itān dādestān kunān.

هر که علیه شما جرمی مرتکب شده باشد، او را به نفع شما محاکمه می‌کنم.

(Brunner, 1997, p. 427)

16. Pad hān cē – šan nē dīd hād abar kas zūrgugāy ma hēb bawēnd.

(مبادا) به سبب این که ممکن است آن‌ها ندیده باشند، درباره کسی گواه دروغین (عملی) بهتر شود.

(همان)

بر این مبنا، «استیدن» قبل از آنکه در فارسی دری به عنوان فعل کمکی در ساخت ماضی نقلی به کار رود، در دوره فارسی میانه در ساخت ماضی التزامی نقش فعل کمکی داشت. ساخت ماضی التزامی با استفاده از فعل «استیدن» پس از فارسی میانه به تدریج منسوخ شده و طی دوره فارسی دری با کاربرد شدن صیغه‌های مختلف «باشیدن»، این فعل در ساخت ماضی التزامی به کار گرفته شد. به این ترتیب، مصدر «باشیدن» که امروز فقط ساخت امر و مضارع آن به صورت فعل اصلی، ربطی و یا معین ماضی التزامی زنده است، در دوره فارسی دری کاربرد کمکی به خود گرفت که جلوه آشکار معین‌شدگی است.

«باشیدن» از آن جهت که فقط مضارع ساده و اخباری آن در زبان کاربرد دارد، از جمله مشهورترین افعال ناقص در فارسی امروز به شمار می‌رود. در زبان محاوره در برخی صیغه‌های «باشیدن» به لحاظ واجی حذف و تغییراتی صورت می‌گیرد: «باشه» به جای صیغه سوم شخص مفرد «باشد»، «باشین» به جای صیغه دوم شخص جمع «باشید»، «باشن» به جای صیغه سوم شخص جمع «باشند». این تغییرات را نمی‌توان «فرسایش واجی» به عنوان یکی از فرآیندهای حاکم بر دستوری‌شدگی به شمار آورد، زیرا در موارد کاربرد این فعل در نقش فعل اصلی و اسنادی نیز روی می‌دهد. بر این اساس، «باشیدن» که در فارسی باستان به هیچ وجه کاربرد نداشت، در متون فارسی میانه فقط در صیغه «باش» در کنار «بو» به عنوان ماده مضارع «بودن» به کار رفته است و به عنوان فعل امر فقط نقش اصلی و اسنادی داشت و کاربرد کمکی آن در ساخت ماضی التزامی خاص فارسی دری بوده است.

۳.۲. بودن

«بودن» در فارسی امروز علاوه بر کاربرد فعل اصلی و اسنادی، در ساخت صیغه‌های ماضی بعید (ماضی کامل) نقش فعل کمکی دارد که در دوره فارسی باستان چنین نقشی نداشته است. کاربرد کمکی فعل «بودن» در واقع کاربرد صورت دستوری شده این فعل از فارسی میانه به بعد است. بن ماضی «بود» در فارسی امروز به /būd/ در فارسی میانه باز می‌گردد که از صورت فرضی /bū-ta/* در ایران باستان است. /ta/ پسوندی بود که از ریشه لازم، صفت فاعلی گذشته و از ریشه متعدی، صفت مفعولی گذشته می‌ساخت. /bū-/ صورت ضعیف /baw-/ است به معنی «بودن». «بو» /baw/ بن مضارع در فارسی میانه از صورت فرضی /baw-a/* در زبان ایرانی باستان است، /a/ برای

ساختن ماده از ریشه به کار می‌رفت (Abolghassemi, 1994, p. 37). به باور کنت (Kent, 1953) «baw/bav» در فارسی باستان به معنای «بودن» و «شدن» آورده شده که ستاک مضارع آن /bava-/ است.

17. hauv utā jrva šiyāta bavatiy utā marta artāvā bavatiy.

او هم در زمان حیات خرسند است و هم بعد از مرگ آمرزیده می‌شود.

(Kent, 1953, p. 200)

بر اساس شواهد موجود، در فارسی باستان کاربرد «بودن» از ریشه /ah-/ به ویژه، به عنوان فعل اصلی گسترده‌تر از «بودن» از ریشه /baw-/ بود. در حالی که در دوره فارسی میانه مشتقات «بودن» از ریشه /baw-/ چه در نقش فعل اصلی و چه فعل اسنادی کاربرد گسترده‌تری یافت. «بودن» از ریشه /baw-/ که در فارسی امروز در ساخت ماضی بعید به کار می‌رود، در دوره فارسی باستان چنین کاربردی نداشت. ابوالقاسمی (Abolghassemi, 1996a, p. 150) ماضی بعید در ایرانی باستان را متشکل از ماده نقلی و شناسه‌های خاص فعل ماضی توصیف می‌کند و ماده نقلی اغلب، از مضاعف کردن ریشه به دست می‌آمد که در هجای آغاز ریشه اغلب تغییراتی داده می‌شد. نمونه زیر از زبان اوستایی آورده شده است:

/da-darəs/ : /dā/ هجای اول /darəs-/ (دیدن) به صورت /dā/ در آمده است.

اما همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، به نوشته کنت (Kent, 1953, p. 91) فارسی باستان در واقع فاقد ساخت مشخصی برای زمان کامل بود و مفاهیم مرتبط با زمان کامل در همه مواردی که صفت مفعولی همراه با فعل اسنادی /āha/ به کار می‌رفت، وجود داشت: (جمله (۱۰)). بر اساس شواهد موجود، در دوره فارسی میانه نیز /būdan/ هر چند به طور محدودتر در معنای «شدن» به کار می‌رفت، اما از این دوره به بعد به تدریج مفهوم «شدن» را از دست می‌دهد و در متن‌های فارسی دری، شواهد کمتری از آن یافت می‌شود. در دوره فارسی میانه ساخت مشخصی برای بیان مفهوم ماضی بعید شکل گرفت و «بودن» به عنوان فعل معین در این ساخت به کار گرفته شد.

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، در فارسی میانه سه معین فعل «بودن»، «هستیدن/استیدن» و

«ایستادن/رسیدن» برای صرف صیغه‌های فعل وجود داشت:

ساختمان ماضی بعید از ترکیب اسم مفعول فعل اصلی با ماضی فعل معین /būdan/ (سوم)

شخص مفرد که برابر ماده ماضی فعل و اسم مفعول بود) به دست می‌آمد:

18. ...apāk-aš hamōkēn dam ut dahišn pat patmān frāč kart būd

... با ما همه مخلوقات را بدین شکل برای این خلق کرده بود.

(Rastorgueva, 2000, p. 157)

19. kâ-š sē-ēvak-ē guft bût gannāk mēnōg hač bīm tan andar uzīt

هنگامی که یک سوم سخنان را گفته بود، گناک مینوک از بیم ناتوان شد.

(همان، ۱۵۸)

20. ka-š ān wāxt būd draxt asūrig buz-um passox kart...

چون آن گفته بود درخت آسوری بزهم (چنین) پاسخ کرد... (Brunner, 1997, p. 464)

این ترکیب به فارسی دری نیز رسید و ساخت ماضی بعید در فارسی امروز متشکل از صفت مفعولی (صفت گذشته) فعل اصلی و ماضی مطلق / ساده «بودن» و شناسه‌های فعلی است. مانند: رسیده بودم، رسیده بودی... .

«بودن» در سه نقش فعل اصلی، اسنادی و معین از جمله پر بسامدترین افعال در فارسی امروز است. صیغه‌های مختلف این فعل، در مواردی دست‌خوش تراش‌خوردگی‌ها و دگرگونی‌هایی شده‌است که چون خاص موارد دستوری شده نیست، نمی‌توان این تغییرات را «فرسایش واجی» به عنوان یکی از فرآیندهای حاکم بر دستوری‌شدگی به شمار آورد. از جمله:

- حذف واو مصوت از «بود»: بُد

- حذف واو مصوت از ساخت دوم شخص مفرد امر: بید به جای بُوید

- حذف دال از آخر مضارع «بودن» در شعر: نمی بو به جای نمی بُوَد

- تبدیل واو مصوت «بودن» به یای مصوت: بید

(Ahmadi Givi, 2001, vol. 2, p.1351)

صیغه‌های «بُوم، بُوی...» در فارسی دری کهن به جای صیغه‌های «باشم، باشی...» در فارسی نو به کار می‌رفت. به این ترتیب، روند معین‌شدگی «بودن» که در فارسی باستان فقط به عنوان فعل واژگانی در نقش فعل اصلی و اسنادی کاربرد داشت، از دوره فارسی میانه آغاز شد و با تحولی که در نحوه بیان نمود فعل ایجاد شد، «بودن» در نقش فعل کمکی برای بیان نمود کامل در ساخت ماضی بعید به کار رفت.

۳. توصیف و تحلیل داده‌ها

از شواهد موجود در مورد کاربرد «استیدن»، «باشیدن» و «بودن» در فارسی باستان و میانه مشاهده شد که این افعال با دو ریشه متفاوت، در دوره باستان اغلب فعل اصلی و اسنادی بودند و روند معین‌شدگی آن‌ها و کاربردشان در ساخت کامل و التزامی از دوره فارسی میانه به بعد آغاز شد. این روند تحول خاص زبان فارسی نیست بلکه در بسیاری از زبان‌های هند و اروپایی رخ داده‌است و تبدیل شدن افعال وجودی^۱ و ملکی به فعل کمکی در ساخت کامل یکی از گرایش‌های غالب

^۱ existential

در فرآیند دستوری‌شدگی در بسیاری از زبان‌های دنیا است. بر اساس شواهدی که لمان (Lehmann, 2002, p. 29) درباره روند معین‌شدگی فعل ربطی «be» در زبان انگلیسی ارائه کرده است، می‌توان الگوی (ج) را ترسیم کرد:

(ج) فعل اصلی در معنای «وجود داشتن» < فعل اصلی به معنی «قرار داشتن / بودن در جایی» < فعل ربطی (اسنادی) در جمله‌های اسمیه < فعل کمکی (همراه با یکی از مشتقات فعلی) < وند
تصریفی

به نظر می‌رسد روند معین‌شدگی «استیدن»، «باشیدن» و «بودن» و کاربرد آن‌ها در ساخت‌های کامل و التزامی با این الگو مطابقت دارد. در شواهد موجود در متون فارسی باستان و میانه صیغه‌های گوناگون «استیدن» و «بودن»، قبل از آنکه در ساخت کامل به کار رود، هم به عنوان فعل اصلی با مفهوم «وجود داشتن» و «در جایی بودن / قرار داشتن» به کار رفته‌است و هم به عنوان فعل اسنادی. همچنین کاربرد افعال اسنادی به عنوان فعل کمکی در ساخت‌هایی با یک صفت مفعولی (ماضی نقلی، ماضی التزامی و ماضی بعید در فارسی)، ترکیبی است که در بسیاری زبان‌ها وجود دارد. در این راستا، بایی و همکاران (Bybee et al., 1994, p. 63) ساخته‌ایی را که «نتیجه‌ای / پی‌آمده‌ی^۱ می‌نامند، منشاء ساخت کامل در تعدادی از زبان‌های رومنس و آلمانی از جمله اسپانیایی، فرانسوی، ایتالیایی، انگلیسی، هلندی و آلمانی عنوان کرده‌اند. بر مبنای تعریف آن‌ها، ساخت «نتیجه‌ای» بیان‌کننده‌ حالتی است که به واسطه عملی در گذشته حاصل شده‌است و این ساخت اغلب با افعال تغییر حالت همراه است. این مفهوم شبیه مفهوم ساخت کامل است که عملی در گذشته را بیان می‌کند که با زمان حال ارتباط دارد. در ساخت نتیجه‌ای، حالت مورد توجه است اما در ساخت کامل، خودِ عمل.

تفاوت بین این دو ساخت در انگلیسی با ساخت‌های متشکل از be (جمله a) در مقابل ساخت‌های متشکل از «have» (جمله b) مشخص می‌شود:

21. a) He is gone/ the door is closed
b) He has gone/ the door has closed

در انگلیسی «the door is closed» «مجهول حالتی» نامیده می‌شود و این همان ساختی است که در زبان‌های دیگر «نتیجه‌ای» نامیده می‌شود (همان، ۶۵).

بایی و همکاران (Bybee et al., 1994, p. 68; quoted from Tragott, 1979)، دو روش برای تشکیل ساخت‌های نتیجه‌ای در انگلیسی باستان آورده‌اند. در مورد فعل‌های لازم، استفاده از «beo- be» با صفت مفعولی فعل مورد نظر؛ در مورد افعال متعدی، استفاده از «have, take,»

¹ resultative

«get-hab» با صفت مفعولی فعل مورد نظر. ساخت کامل در انگلیسی نو از ساخت‌های نتیجه‌ای اولیه با تغییراتی در ماهیت صفتی صفت مفعولی و ترتیب اجزای جمله، از جمله قرار گرفتن پیوسته صفت مفعولی درست در کنار فعل کمکی، شکل گرفت. ساخت‌های کامل با «have» به تدریج جای ساخت‌های «be» را، به جز در مورد چند فعل محدود، گرفتند. بایی و همکاران (Bybee et al., 1994, p. 68) تاریخچه مشابهی را برای ساخت‌های کامل در اسپانیایی، ایتالیایی، فرانسه و پرتغالی گزارش می‌کنند. همچنین به نوشته لمان (Lehmann, 2002, p. 14)، ساخت کامل در دوره قبل از انگلیسی نو مفهوم حالتی داشت. در انگلیسی نو در مورد همه فعل‌هایی که پیش‌تر ساخت کامل آن‌ها با «be» ساخته می‌شد، اکنون «have» به کار می‌رود و ساخت کامل دیگر مفهوم حالتی ندارد. با این حال در مورد برخی فعل‌ها، ساخت کامل با «be»، دوباره در مفهوم قدیمی که بیان‌کننده حالتی بود، مانند: «is come/ gone»، به کار گرفته شد.

همان‌طور که از نمونه‌های ارائه شده برمی‌آید، استفاده از فعل وجودی در ساخت‌های کامل، پدیده‌ای است که در بسیاری از زبان‌های دنیا رخ داده است. آنچه از آن به عنوان ساخت نتیجه‌ای نام برده شد، به نظر می‌رسد شبیه ساخت اسنادی در زبان فارسی باشد که به جای صفت جامد، از یک صفت مشتق (از یک فعل تغییر حالت) به همراه فعل اسنادی تشکیل شده باشد، مانند خوابیده‌ام؛ نشست‌ام؛ ایستاده‌اند؛ شکسته است. همچنین به نقل از کنت (Kent, 1953, p. 91) اشاره شد که فارسی باستان در واقع ساخت مشخصی برای زمان کامل نداشته است و مفاهیم مرتبط با زمان کامل در همه مواردی که صفت مفعولی همراه با فعل اسنادی /āha/ به کار رفته است، وجود دارد.

برداشت مفهوم کامل از جملات اسنادی نیازمند آن است که صفت مفعولی به جای توصیف اسم قبل از خود، به عنوان جزئی از فعل اسنادی بعد از خود تعبیر یا به عبارتی «بازتخلیل» شود و ساخت دستوری شده حاصل به جای آنکه بیان‌کننده حالتی باشد، عملی را بیان کند که پیش‌تر رخ داده و اثرش تا زمان حال باقی مانده است. در نتیجه، صیغه‌های «استیدن» به جای فعل اسنادی، نقش فعل کمکی به خود می‌گیرند. بر مبنای تفسیر بایی و همکاران (Bybee et al., 1994, p. 68) به دنبال آن، این ساخت به قیاس به فعل‌های غیرحالتی نیز گسترش یافته و به الگویی برای ساخت ماضی نقلی تبدیل شده است. ناتل خانلری (Natel Khanlari, 1996, p. 250) نیز معتقد است که صیغه‌های جدید ماضی نقلی به قیاس با نحوه استعمال صفت در پیوند با فعل اسنادی ساخته شده است. اما بر مبنای تحلیل وی، صامت آخر صفت‌های مفعولی «ک یا گ» در فارسی میانه، بر مبنای قاعده عام حذف شده و باقی مانده در حکم یک صفت جامد (نه صیغه اسمی مشتق از فعل) به

شمار آمده‌است. بنابراین صفت‌های مشتق مانند «آمده، نشسته، خورده، برده...» با صفت‌های جامد مانند «گرسته، تشنه، سفید، سیاه و...» یکسان شمرده شده و به گونهٔ یکسانی به کار رفته‌اند.

وجه مشترک دو تحلیل بالا آن است که ساخت ماضی نقلی در زبان فارسی صورت دستوری‌شده ترکیب صفت مفعولی با فعل اسنادی است. این استدلال در مورد نحوه شکل‌گیری ساخت‌های ماضی التزامی و ماضی بعید نیز قابل اجرا است، با این تفاوت که ماضی التزامی مبتنی بر ساخت اسنادی در وجه التزامی و ماضی بعید مبتنی بر ساخت اسنادی در زمان گذشته است. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، در دوره فارسی میانه که صیغه‌های مختلف «باشیدن» کاربرد نداشت، از «استیدن» در وجه التزامی همراه با صفت مفعولی فعل اصلی برای بیان مفهوم ماضی التزامی استفاده می‌شد که در فارسی دری جای خود را به صیغه‌های «باشیدن» داد. ساخت ماضی بعید نیز در دوره فارسی میانه از ترکیب اسم مفعول فعل اصلی با ماضی فعل معین /būdan/ (سوم شخص مفرد که برابر ماده ماضی فعل و اسم مفعول بود)، شکل گرفت.

بایی و همکاران (Bybee et al., 1994, p. 69) تبدیل ساخت نتیجه‌ای به ساخت کامل را نوعی تعمیم معنایی توصیف می‌کنند که به موجب آن برخی ویژگی‌های معنایی خاص ساخت نتیجه‌ای که بر ادامه حالتی تأکید دارد، تضعیف می‌شود و به جای وجود حالتی که در نتیجه انجام عملی حاصل شده‌است، بر عملی دلالت می‌کند که اثرش همچنان باقی است. تضعیف و تعمیم معنایی یکی از اصول دستوری‌شدگی است. صیغه‌های «استیدن» در فارسی امروز، نقش وند تصریفی را دارند که با الگوی (ج) در ارتباط با روند معین‌شدگی فعل ربطی همخوانی دارد.

۴. نتیجه‌گیری

با توجه به اینکه فعل‌های «استیدن»، «باشیدن» و «بودن» با دو ریشهٔ متفاوت که در فارسی امروز در قالب صورت‌های گوناگون مصدر «بودن» به آن‌ها نگریسته می‌شود، هر یک سیر تحول خاص خود را از فارسی باستان و میانه تا فارسی دری به ویژه با توجه به روند معین‌شدگی پیموده‌اند. همچنین به موجب «بازتحلیل» ساخت اسنادی، به عنوان فعل کمکی به ترتیب در ساخت‌های دستوری‌شده ماضی نقلی، ماضی التزامی و ماضی بعید به کار رفته‌اند. با توجه به تاریخچهٔ شکل‌گیری این سه ساخت دستوری با استفاده از سه فعل «استیدن»، «باشیدن» و «بودن» به عنوان فعل معین، مشخص می‌شود که «استیدن» از ریشه /ah-/ در دوره فارسی میانه نقش کمکی به خود گرفت و در ساخت ماضی التزامی به کار رفت. هر چند کاربرد «استیدن» در این ساخت به فارسی دری نرسید و «باشیدن» در دوره فارسی دری جای آن را در ساخت ماضی التزامی گرفت. با

منسوخ شدن ساخت ماضی نقلی دوره فارسی میانه که متشکل از فعل «ایستادن» در نقش فعل کمکی بود، در فارسی دری «استیدن» در ساخت ماضی نقلی به کار رفت. کاربرد «بودن» از ریشه /bav-/ در ساخت ماضی بعید از دوره فارسی میانه آغاز شد. بدین ترتیب روند معین شدن «باشیدن» در مقایسه با «استیدن» و «بودن» دیرتر و از دوره فارسی دری آغاز شد.

بر این مبنا، هر سه فعل «استیدن»، «باشیدن» و «بودن» ضمن آنکه در نقش فعل معین با از دست دادن مقوله و معنای واژگانی اولیه‌شان دست‌خوش «مقوله‌زدایی» و «معنازدایی» واقع شده‌اند، در ساخت‌های دیگر کاربرد واژگانی خود را به عنوان فعل اصلی و ربطی همچنان حفظ کرده‌اند که همان اصل «واگرایی» در فرآیند دستوری‌شدگی است. اگرچه صیغه‌های مختلف این فعل‌ها در فارسی نو، در مواردی به‌خصوص در زبان محاوره دست‌خوش تغییرات و حذف‌هایی می‌شود، این امر ناشی از «فرسایش واجی» به عنوان یکی از فرآیندهای دستوری‌شدگی نیست چرا که هنگام کاربرد آنها به عنوان فعل اصلی و اسنادی نیز روی می‌دهد.

فهرست منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵ الف). دستور تاریخی زبان فارسی. تهران: سمت.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵ ب). راهنمای زبان‌های باستانی ایران. ج ۱ و ۲. تهران: سمت.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۳). ماده‌های فعل‌های فارسی دری. تهران: قفونوس.
- احمدی گیوی، حسن (۱۳۸۰). دستور تاریخی فعل. ج ۲. تهران: انتشارات قطره.
- برونر، کریستوفر جی (۱۳۷۶). نحو زبان‌های ایرانی میانه غربی. ترجمه سعید عریان. تهران: حوزه هنری.
- راستارگویا، ورا سرگی یونا (۱۳۷۹). دستور زبان فارسی میانه. ترجمه ولی‌الله شادان. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۵). تاریخ زبان فارسی. ج ۲. تهران: فرهنگ نشر نو.

- Abolghassemi, M. (1994). *Verbal stems of Dari Persian*. Tehran: Goghnoos [in Persian].
- Abolghassemi, M. (1996a). *A short historical grammar of the Persian language*. Tehran: SAMT [in Persian].
- Abolghassemi, M. (1996b). *A manual of old Iranian languages*. Vol. 1 & 2. Tehran: SAMT [in Persian].
- Ahmadi Givi, H. (2001). *Historical grammar of verb*. Vol. 2. Tehran: Ghatre [in Persian].
- Benveniste, É. (1968). Mutations of linguistic categories. In P. L. Winfred and Y. Malkiel (Eds.), *Directions for historical linguistics: A symposium* (pp. 85-94). Austin: University of Texas Press.
- Brunner, Christopher J. (1997). *A syntax of western middle Iranian*. Vol. 2. Translated by Saeed Oryan. Tehran: Hoze Honari [in Persian].
- Bybee, J. (2003). Cognitive processes in grammaticalization. In M. Tomasello (Ed.), *The New Psychology of Language* (Vol. II., pp. 145-167). New Jersey: Lawrence Erlbaum Associates Inc.

- Bybee, J., Perkins, R., and Pagliuca, W. (1994). *The evolution of grammar: tense, aspect, and modality in the languages of the world*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Givon, T. (1971). Historical syntax and synchronic morphology: an archeologist's field trip. *CLS*. 7, 394-415.
- Givon, T. (1979). *On understanding grammar*. New York: Academic Press.
- Heine, B., & Kuteva, T. (2002-4). *World lexicon of grammaticalization*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Heine, B. (1993). *Auxiliaries: cognitive forces and grammaticalization*. Oxford: Oxford University Press.
- Hopper, P. J. (1991). On some principles of grammaticalization. In E. C. Traugott and B. Heine (Eds.), *Approaches to grammaticalization* (Vol.1., pp.17-36). Amsterdam: John Benjamins.
- Hopper, P. J. and Traugott, E. C. (2003). *Grammaticalization* (2nd ed). Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Kent, R. G. (1953). *Old Persian grammar*. New Haven, Connecticut: American Oriental Society.
- Kuteva, T. (2001). *Auxiliation: an enquiry into the nature of grammaticalization*. Oxford: Oxford University Press.
- Lehmann, Ch. (2002). *Thoughts on grammaticalization* (2nd ed). Erfurt: Seminar für Sprachwissenschaft der Universität.
- Meillet, A. (1912). *L' évolution des formes grammaticales*. Paris: Bologna: N. Zanichelli.
- Natel Khanlar, P. (1996). *The history of Persian language*. Tehran: Farhang –e Nashre No [in Persian].
- Rastorguev, V. S. (2000). *A grammar for middle Persian language*. Translated by Valli-ollah Shayan. Tehran: Bounyade-Farhange-Iran [in Persian].
- Wischer, I. (2011). Aspects of grammaticalization: current resources and future prospects. *Hiroshima Studies in English Language and Literature*. 55, 1-17.

Auxiliation in Persian and Formation of Perfect and Subjunctive Structures¹

Faezeh saadat Mostafavi[†]
Gholamreza Dinmohammadi[†]

Received: 2014/02/22

Accepted: 2016/09/05

Abstract

Auxiliation is a subfield of grammaticalization which deals with the way the complex lexical verb structures, in some contexts, develop into auxiliary grammatical structures over time. Most auxiliaries in New Persian (Farsi) were used just as lexical verbs in Old or Middle Persian and converted into auxiliaries through grammaticalization.

The present study deals with the process of auxiliation of three auxiliaries including "astidan", "bashidan" and "budan" (meaning "to be") which are used in Present Precept, Past Subjunctive and Past Perfect structures in New Persian respectively; the question arises here is "whether the usage of "astidan", "bashidan" and "budan" as auxiliaries in these structures goes back to the Old Persian or has been the outcome of grammaticalization"? This paper tries to answer this question by scrutinizing instances of the aforementioned grammatical structures in Old and Middle Persian.

¹ . DOI: [10.22051/JLR.2015.1835](https://doi.org/10.22051/JLR.2015.1835).

² Phd candidate in General Linguistics, University of Tehran, Iran (corresponding author);
f.saadat.m@gmail.com

³ Assistant Professor of General Linguistics. University of Tehran, Iran;
ghrdin@yahoo.com

According to existing evidence, the grammatical functions of these verbs as auxiliary verbs in mentioned structures (Present Precept, Past Subjunctive and Past Perfect) are due to the process of auxiliatation in Middle Persian or Dari (early New Persian). The auxiliaries "astidan", "bashidan", "budan" don't have a common root; the roots of mentioned auxiliaries are <ah-> and <baw--/ bav> meaning "to be" in Old Persian. Although in New Persian "ast" and "bash" are the present and imperative forms of "budan" respectively, "astidan" stems from <ah- > while "budan" and "bashidan" stem from <bav->.

The various forms of "astidan" which are used as lexical and linking verb as well as Present Precept auxiliary in New Persian, didn't have auxiliary function in Middle or Old Persian. Although the auxiliatation of this verb goes back to Middle Persian, its usage as Present Perfect auxiliary has been peculiar to New Persian or Dari. Infact "istadan" was substituted for "astidan" as Present Perfect auxiliary in late Middle Persian or early Dari. "Bashidan" is used in various forms as lexical and linking verb as well as Past Subjunctive auxiliary in New Persian. But the auxiliary function of this verb has been the product of auxiliatation in Dari. "Bashidan" had no usage in Old Persian and there has been found just one imperative form of it, "bash", as lexical and linking verb in Middle Persian. The auxiliary usage of "bashidan" in Past Subjunctive structure has been peculiar to New Persian or Dari.

Past Subjunctive structures in Middle Persian texts had been formed by using "astidan" as auxiliary. Before being used as Present Perfect auxiliary in Dari, "astidan" was used as Past Subjunctive auxiliary in Middle Persian. Then "Bashidan" was substituted for "astidan" in Past Subjunctive structures in Dari.

"Budan" not only is used as lexical and linking verb in various forms in New Persian, but also as an auxiliary verb in Past Perfect structures. The late function didn't exist in Old Persian and "budan" was just a lexical and linking verb. The auxiliary "budan" is a grammaticalized verb which was formed through auxiliatation process in Middle Persian. Following a revolution in the manner of expressing the aspect of verb in Middle Persian, "budan" was used to express Perfect Aspect in Past Perfect structures.

As mentioned, the auxiliaries "astidan", "bashidan" and "budan" as infinitives in New Persian stemmed from two different roots each of which passed through certain grammaticalization processes from Old Persian to Middle and New Persian, especially with regard to auxiliatation. "Bashidan" went through this process later than two other auxiliaries and its auxiliary usage has been peculiar to Dari.

"Astidan", "bashidan" and "budan" have been used as auxiliaries in grammatical structures of Present Prepect, Past Subjunctive and Past Perfect through reanalysis of predicative structures; they have lost their lexical category and meaning through "deategorialization" and "desemantization" process while their functions as lexical and linking verbs have been preserved. The later phenomenon is called "divergence" and is one of the grammaticalization principals which is common among many Indo-European languages. It is worth mentioning that conversion of existential verbs into auxiliaries in Present/Past Perfect structures have also been a very common tendency in grammaticalization process in many languages.

According to Lehman (2002: 29) the existential "be" in English have gone through such auxiliation process.

There have also been numerous evidences in different languages indicating linking verbs used as auxiliaries in structures with one Past Participle, such as Present Prepect, Past Subjunctive and Past Perfect structures.

What we called resultative structure in this article seems very much like predicative structure in Persian. According to Bybee (1994:69) evolution of resultative structures in to perfect structures can be an instance of "semantic generalization".

Keywords: grammaticalization, auxiliation, auxiliaries, Prepect Structure, Past Subjunctive.